

کارگردانان دنیای پول

منبع: ویژه‌نامه اکونومیست
مترجم: سید حسین علوی لنگرودی

بانک‌های مرکزی جهان به مدت سی سال، بازیگران دنیای پول و سرمایه را کنترل کرده‌اند، اما آیا آنها قادر به ادامه این مسیر هستند؟

علت اصلی موفقیت
بانک‌های مرکزی در
نیل به اهداف
مقرر شده برای آنها،
به نحوه چیدمان
مهره‌ها و گزینش
افراد برای تصدی
مناصب کلیدی در
بانک‌های مرکزی
مربوط می‌شود.



از سال‌های نخستین دهه ۱۹۷۰ به این سو، بانک‌های مرکزی در اوج قدرت و صلابت قرار داشته‌اند و حاکمان بلامنازع دنیای بانکداری و مالیه جهان به شمار می‌آمدند. در سال‌های نخستین دهه ۱۹۷۰، جهان از نرخ بسیار بالایی تورم رنج می‌برد و همین مسأله، بسیاری از اقتصادهای جهان را با بیماری و نابسامانی روبرو ساخته بود، اما امروزه می‌بینیم که تورم جهانی، در حد نازل و ثابتی بوده و کاملاً تحت کنترل بانک‌های مرکزی بزرگ دنیا قرار دارد. بدیهی است که چنین شرایطی، به تقویت رشد اقتصادی و ثبات بازارهای مالی دنیا خواهد انجامید.

بانک‌های مرکزی که نقشی اساسی و کلیدی را در پایین‌ماندن نرخ تورم و کنترل نقدینگی در کشورهای مختلف بازی می‌کنند، توانسته‌اند از این طریق، برای خود کسب وجهه و اعتبار نمایند. به عقیده بسیاری از کارشناسان، علت اصلی موفقیت بانک‌های مرکزی در نیل به اهداف مقرر شده برای آنها، به نحوه چیدمان مهره‌ها و گزینش افراد برای تصدی مناصب کلیدی در بانک‌های مرکزی جهان مربوط می‌شود. با توجه به نقش و وظایف حساس بانک‌های مرکزی در اقتصاد جهانی، مناسب‌تر و مطلوب‌تر آن است که رؤسای بانک‌های مرکزی، نه از میان سیاستمداران یا اقتصاددانان سیاست‌گرا (یا سیاست‌زده) بلکه از بین کارشناسان و خبرگان زبده و بی‌طرف انتخاب شوند تا فارغ از منافع گروهی و حزبی، به انجام وظایف و مسوولیت‌های خود بپردازند.

در دهه‌های گذشته، اداره بانک‌های مرکزی به یک حرفه تخصصی و فنی تبدیل شده است و موفقیت و کامیابی در آن، فقط از عهده فردی برمی‌آید که مسلط بر تئوری‌های علمی و عملی و تکنیک‌های آماری باشد. به عبارت دیگر، مدیریت بانک مرکزی در بردارنده یک سری ظرایف و نکته‌سنجی‌هایی است که بایستی در بانکداران مرکزی به وفور یافت شود. با این همه، طی سالیان اخیر یک سری محدودیت‌ها و تکلفات پیش‌روی بانکداران مرکزی و سایر ناظران و کنترل‌کنندگان دنیای بانکداری به وجود آمده است که دست‌وپای آنها را تا حد زیادی بسته است. این محدودیت‌ها در قالب سه بخش کلی طبقه‌بندی می‌شوند:

سیاست‌های پولی، الگوبندی‌های اقتصادی و نظارت بانکی. بروز پاره‌ای رسوایی‌ها از جانب بانکداران مرکزی برخی از کشورها موجب شده است تا علاوه بر کاهش اعتبار و وجهه بانک‌های مرکزی نزد عموم مردم و دولت‌ها، تا حد زیادی از اختیارات آنها در بخش سیاست‌گذاری پولی کاسته شود. اقدامات خودسرانه برخی از بانک‌های بزرگ در اعطای افسار گسیخته تسهیلات و اعتبارات و عدم واکنش جدی بانک‌های مرکزی کشورهای متبوع آنها در قبال این تخلفات و تأثیر غافلگیر کننده جهانی‌سازی بر فعالیت بانک‌های مرکزی و بلا تکلیفی بانکداران مرکزی در برخورد با پدیده جهانی شدن، زمینه‌ساز وضع پاره‌ای محدودیت‌ها و حذف برخی امتیازات و اختیارات بانک‌های مرکزی شده است. از سویی دیگر، ناتوانی برخی از بانک‌های مرکزی جهان برای ترکاندن حساب‌های مسکن و سهام موجب شده است تا نهادهای دیگری چون وزارت دارایی و خزانه‌داری، مسوول تدوین سیاست‌های ضربتی برای حل این مشکل گردند. تأکید و اصرار بیش از حد اغلب بانک‌های مرکزی



هم اکنون، بسیاری از نگاه‌ها، به بانک مرکزی چین دوخته شده است.

می‌آید. بانک‌های مرکزی باید در زمانی که رشد اعتبارات قوی است و قیمت‌ها در حال افزایش، نسبت به افزایش نرخ بهره اقدام نمایند، حتی اگر این کار به بهای کاهش کنترل آنها بر تورم قیمت‌ها تمام شود.

نظارت بر نظام بانکی هم روز به روز سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌شود، زیرا افراط و تفریط در قانونگذاری و مقررات‌بندی برای بانک‌ها، بسیار خطرناک است و پیامدهای ویرانگری را می‌تواند به دنبال داشته باشد.

بانک‌های مرکزی، علاوه بر وضع مقررات برای فعالیت بانک‌ها، ابزارهای کلیدی و موثر دیگری را نیز در اختیار دارند که مهم‌ترین آنها نظارت بر فرآیندهای حسابداری و حسابرسی بانک‌هاست. عهدنامه باسل ۲، در بردارنده مجموعه‌ای کامل و کم‌نقص از مقررات و دستورالعمل‌های مرتبط با اصول حسابداری عملیات و معاملات بانکی است که در صورت الزامی شدن و پیاده شدن صحیح و قاعده‌مند، می‌تواند از هر گونه اهمال و سستی بانک‌ها در حوزه حسابداری و حسابرسی دارایی‌ها و درآمدها جلوگیری کرده و دست بانک‌هایی را که در پی پنهان کردن بدهی‌ها یا درآمدهای خاص خود هستند، رو کند.

با این حال، عهدنامه باسل ۲ ضعف‌های کوچکی نیز دارد که مهم‌ترین آنها تأکید زیاد بر بخش سرمایه و کم‌توجهی به مسأله نقدینگی بانک‌هاست که در بیشتر موارد، نیازمندی اصلی و حیاتی بانک‌ها به شمار می‌آید. به هر حال، این، وظیفه بانک‌های مرکزی است که برای رفع این مشکلات و کمبودها تلاش نمایند و معماهایی را که در بخش‌های مختلف جهان پیش‌روی بانک‌های مرکزی قرار دارد، حل کنند. به عنوان مثال، برخی از بانک‌های مرکزی نمی‌دانند که در قبال معمای مرتبط با رابطه تورم و رشد چگونه برخورد نمایند: از یک سو، تورم ثابت و پایین جهانی که با رشد ثابت و قوی اقتصادی همراه شده، موجب شده است تا سرمایه‌گذاران جهانی، برای شکار سودهای عظیم، به هر ریسک و خطری تن در دهند (و برای این کار بهانه و پشتوانه خوبی هم دارند که همانا توقع بجا و منطقی از بانک‌های مرکزی جهان برای ثابت و پایین نگه‌داشتن نرخ تورم است). تداوم یافتن چنین الگویی برای کوتاه مدت، هم به سود سرمایه‌گذاران است و هم به نفع اقتصادهای جهان، اما در بلند مدت و در صورت وقوع رویدادهای غیرمنتظره و خارج شدن کنترل و زمام امور از دست بانک‌های مرکزی، معلوم نیست که چه سرنوشتی می‌تواند در انتظار این سرمایه‌گذاران و اقتصاد جهانی باشد.

بر تغییر دادن نرخ بهره کوتاه مدت به منظور کنترل تورم نیز باعث شده است که توصیه‌های آنها برای اصلاح ساختارهای کلان اقتصادی کشور، مورد بی‌توجهی و کم‌اعتنایی قرارگیرد و استفاده آنها از ابزارهای دیگر کنترل تورم و نقدینگی، یعنی عرضه پول و اعتبار، کم‌رنگ و کم‌اثر گردد. به طور کلی، بانک‌های مرکزی، به جای تلاش برای ترکاندن حباب‌های مسکن و سهام، منتظرند تا این حباب‌ها، خود به خود بترکند و سپس برای بخش‌های بعدی کار برنامه‌ریزی کنند، غافل از اینکه ترکیدن ناپهنگام و کنترل نشده هر کدام از این حباب‌ها، می‌تواند پیامدها و اثرات غیرمنتظره‌ای را به دنبال داشته باشد.

به دنبال ریشه نابسامانی‌ها

یکی دیگر از محدودیت‌های ایجاد شده برای بانک‌های مرکزی، به حوزه نظارتی آنها مربوط می‌شود. بانک‌های مرکزی همیشه به بانک‌ها و مؤسسات مالی هشدار می‌دادند که در قبال ریسک‌های مالی، بسیار محتاط باشند و هیچ‌گاه، این مخاطرات را دست‌کم نگیرند. البته بانک‌های مرکزی از این هشدار مقصود دیگری نیز داشتند و آن هم داشتن گوشه چشمی به هزینه‌ها و درآمدهای پنهان بانک‌ها بود که در ترازنامه‌ها و صورت‌های مالی بانک‌ها آورده نمی‌شود، اما گویا این توجهات به اندازه کافی نبوده و خود بانکداران مرکزی نیز در قبال این ریسک‌ها و پیامدهای بالقوه خطرناک آنها، ناشیانه عمل کردند. وارد آمدن ضربات مهلک ناشی از همین دارایی‌های پنهان و پرخطر بر بدنه نظام‌های مالی چندکشور، موجب سلب اختیارات بانک‌های مرکزی آن کشورها در حوزه نظارت شده است.

هم‌اکنون، بسیاری از نگاه‌ها، نه به بانک مرکزی آمریکا، بلکه به بانک مرکزی چین دوخته شده است: اگر سیاستگذاران بانک مرکزی چین به جای سیاست‌های ضد تورمی و انقباضی، به دنبال اتخاذ سیاست‌های تورمی و انبساطی باشند، ضربات وحشتناکی بر پیکره بانک‌های مرکزی اروپا و آمریکا وارد خواهد آمد، هر چند که پایین آمدن نرخ تورم، تا حدی از شدت این ضربات خواهد کاست. برای اجتناب از قرارگرفتن در چنین مواضع منفعلانه و ضعیفی، بانک‌های مرکزی جهان بایستی با اندیشه و خرد بیشتری اقدام نمایند و در تعاریف و موضع‌گیری‌های خود در مسأله تورم و راه‌حل‌های برون رفت از رکود، دقیق‌تر و حساس‌تر باشند. ابزار نرخ بهره، بهترین دستاویز برای ایفای نقش بهتر و مقتدرانه‌تر از سوی بانک‌های مرکزی به شمار

**بانک‌های مرکزی
نقش اساسی و
کلیدی را در
پایین ماندن نرخ
تورم و کنترل
نقدینگی بازی
می‌کنند.**